

# صوفیه و استماع قرآن

حبيب الله عباسی<sup>۱</sup>

صدیقه پوراکبر کسمایی<sup>۲</sup>

**چکیده:** در قرآن، کریمه‌ای است که بیانگر تأکید قرآن بر «استماع» و «انصات» است. در این آیه، این دو لازم و ملزم یکدیگرند. در کتاب‌های صوفیه، حکایات بسیاری است که بر استماع قرآن و به عبارتی «نیوشیدن» آن دلالت دارد؛ حکایاتی که در آن صوفی پس از شنیدن قرآن، چنان مقلوب می‌شود که گاهی جان می‌بازد. در این نوشتار، پس از معرفی ثعلبی که از گردآوردن‌گان این حکایات است، به بررسی این حکایات و بیان چندین حکایت پرداخته شده است. طبقه‌بندی این حکایات با نظر به مستمعان آن از دیگر مواردی است که به آن اشاره رفته است. در پایان به این نتیجه رسیدیم که شماری از این مستمعان تحت تأثیر بعد جمالی و شماری دیگر تحت تأثیر بعد جلالی قرآن قرار گرفته‌اند؛ درواقع هیبت و رهبت از سویی و شوق و رغبت قرآن از دیگر سو آنان را متأثر می‌کنند.

**واژگان کلیدی:** قرآن، سمعاء، ثعلبی، صوفیه

---

E-mail: abbasiborgan@yahoo.com

۱. استاد دانشگاه تربیت معلم

E.mail: s.kassmaee@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد پژوهشکده بهار دانشگاه تربیت معلم

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۳/۱۱

دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱/۲۷

## مقدمه

در قرآن کریم چنین آمده است: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُرَا لَعَلَّكُمْ تُرَحَّمُونَ» (اعراف: ۲۰۴). طبق این آیه، می‌توان دریافت که «استماع» و «انصات»، لازم و ملزم یکدیگرند و هنگامی بر جان فرد تأثیر می‌گذارند که با یکدیگر قرین شوند. این تأثیرگذاری به گونه‌ای است که گاه شنونده را چنان متأثر می‌کند که مایه بی‌هوشی و گاه جان‌باختن او می‌شود. صوفیه با نظر به این آیه، به نیوشیدن و خموشی اهمیت بسیاری داده است به‌طوری که در بسیاری از کتاب‌های صوفیه، بخش‌های مستقلی درباره این دو آمده است. سمعان نه تنها مربوط به قرآن است، بلکه شنیدن هر گونه موسیقی یا شعر و حتی یک عبارت و گفتار را نیز در بر می‌گیرد. در این‌باره حکایات بسیاری در کتاب‌های عرفانی به جای مانده است؛ حکایاتی که اشخاص گاه تحت تأثیر یک بیت شعر و یا یک گزین‌گویه قرار گرفته و از خود بی‌خود شده‌اند.

تأثیر شنیدار بر روح و روان به گونه‌ای است که نه تنها انسان‌ها که گاه حیوانات را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و سبب مرگ آن‌ها می‌شود.<sup>۱</sup> این امر را دلایل مختلفی است که چون از حوصله این نوشتار خارج است، از آن می‌گذریم و تنها به استماع قرآن و تأثیر آن بر نیوشندگان می‌پردازیم.

در این نوشتار برآنیم تا به تأثیر سمعان قرآن به‌ویژه در میان صوفیه پردازیم. در این زمینه حکایات بسیاری از صوفیه بر جای مانده که این حکایات را به دو دسته حکایات جلالی و جمالی تقسیم کرده‌ایم. پیش از تحلیل این حکایات‌ها به اختصار به معرفی ثعلبی که این حکایات را به‌طور جداگانه جمع‌آوری کرده می‌پردازیم؛ چه ثعلبی از شمار مفسران بزرگی است که به این امر توجه ویژه نموده و کتابی جداگانه در این باب نگاشته است. کتاب مبارک بی‌کر فیه قتلی القرآن العظیم اللذین سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه کتابی است که مؤلف در آن به بیان نوزده حکایت از مستمعان قرآن پرداخته است، مستمعانی که تحت تأثیر قرآن، شهقه‌ای زده و جان باخته‌اند (برای آگاهی بیشتر رک به: کرمانی، ۴۵۸-۵۶۱: ۲۰۰۸).

## تعلبی و آثارش

ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم تعلبی از بزرگ‌ترین مفسران عالم اسلام در سده چهارم و پنجم هجری است که مکان و زمان تولدش مشخص نیست؛ اما او را اهل نیشابور دانسته‌اند. از زندگانی او آگاهی جندانی در دست نیست؛ لیکن به نظر می‌رسد که وی از بدو تولد تا پایان زندگی در نیشابور زیسته و تحصیل و تدریس کرده است و همانجا به سال ۴۲۷ هجری قمری درگذشته است. او استادان بسیار دیده و احادیث بسیار شنیده است. تعلبی را در علم قرآن، یگانه زمان خود می‌دانستند. او شافعی‌مذهب و از برگستگان تفسیر و حدیث و ادب بوده که در کتاب‌های تراجم از وی با عنوان مقری، مفسر، واعظ، ادیب، ثقه، حافظ، مورخ و صاحب آثار ارزشمند یاد شده است و آورده‌اند که به دلیل تشیع و یا قلت تعصیش در تفسیر خود، بیشتر از اخبار امامیه نقل کرده است (برای آگاهی بیشتر رک به: عباسی، ۱۳۸۴: ۶۶-۷۵).

ابن خلکان درباره تعلبی گفته است: «او در زمان خود در علم تفسیر یکتا بوده و تفسیر عظیم و بزرگی را تصنیف نموده که به تفاسیر دیگران ارجح است» (ابن خلکان، بی‌تاز: ج ۱: ۸۰). یاقوت حموی در معجم الادباء ذکر کرده است:

ابواسحق؛ مقری، مفسر، واعظ، ادیب مورد وثوق، حافظ قرآن، صاحب تصنیفات  
بزرگ و پراهمیت بوده است و در تفسیر او از معانی و اشارات و کلمات ارباب  
حقایق و وجوده اعراب و قراءات قرآن سخن رفته است (یاقوت حموی، بی‌تاز: ۳۷).  
شهرت و آوازه تعلبی بیش از هر چیز به تصنیفات بسیار اوست که متأسفانه بعضی از آن‌ها از بین رفته است و تنها سه اثر از او به نام‌های *الکشف* و *البيان عن تفسير القرآن*، در تفسیر قرآن، کتاب *عرايس المجالس في قصص الانبياء*، در داستان‌های قرآنی انبیا و کتاب *كتاب مبارك يذكر فيه قتل القرآن العظيم الذين سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه* در حکایت‌هایی از شوندگان قرآن به حلیه چاپ آراسته شده است (عباسی، ۱۳۸۴: ۷۳). تفسیر وی مشهورترین اثر اوست که به دست ما رسیده و بسیاری از مفسران پس از خود را تحت تأثیر قرار داده است. این تفسیر نقش مهمی در سیر نگارش‌های تفسیری و کلامی در سده‌های بعدی داشته است. تعلبی درباره آن چنین گفته است:

من در تفسیر خود از قصص و روایات، وجوده و قراءات و عربیت و لغات و اعراب و تفسیر و تأویلات، معانی و غواص مشکلات و احکام و فقه را بدون آنکه در باب‌های بخصوص باشد درج نمودم و این تفسیر را الكشف و البيان عن تفسیر القرآن نامیدم (علی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۷۵).

تفسیر مذکور گاهی با انتساب به مؤلف آن، تفسیر ثعلبی و گاهی نیز به دلیل اینکه مؤلف، تفسیر مختصری هم داشته؛ التفسیر الكبير نامیده می‌شود. این تفسیر مورد توجه و ستایش دانشمندان اسلامی، بهویژه علمای شیعی قرار گرفته و مطالب آن در بسیاری از کتب شیعی نقل شده است. آوازه این تفسیر به گونه‌ای بوده که بر بسیاری از تفسیرهای پس از خود از جمله تفسیر طبرسی، ابوالفتوح رازی، ابن‌جوزی، قرطی و... تأثیر گذاشته است و اینان در تفسیر خود از آن بهره جسته‌اند<sup>۲</sup> (عباسی، ۱۳۸۴: ۸۰).

اثر دیگر او کتاب مبارک یذکر فیه قتلی القرآن العظیم اللذین سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه است که به تلخیص، قتلی القرآن خوانده می‌شود. ثعلبی در آن، به گردآوری نوزده حکایت صوفیه پرداخته است. شخصیت‌های اصلی این حکایات، کسانی هستند که پس از استماع قرآن، بیهوش گشته و از دنیا رفته‌اند. در این کتاب، دلیلی برای بیهوش گشتن و جان‌باختن اینان وجود ندارد و مؤلف تنها به ذکر این حکایات بسنده کرده است. از آن‌جاکه بسیاری از عرفا و صوفیان چون غزالی، باخرزی، سهروردی و هجویری سعی در یافتن علتی برای این کشته‌شدن داشته‌اند، می‌توان دریافت که روش متفاوت ثعلبی بیان‌گر اعتقاد عمیق او به امور دینی است؛ به گونه‌ای که آن را حس کرده و برای حقیقتی «یدرک و لا یوصف» به دنبال دلیل و ادله نبوده است.

از عبارات کتاب وی چنین برمی‌آید که مؤلف از آن روی که خواستار رحمت الهی است به نگارش آن دست یازیده؛ زیرا پس از بیان سخنی چند، از کشته‌شده‌های قرآن و بیان مقام و منزلتشان بیان می‌دارد:

هنگامی که این کتاب نوشته می‌شود امید می‌رود که خداوند به‌واسطه یادکردن آنان بر ما رحمت کند و برکات ایشان را به ما رساند که در حدیث آمده است:  
 «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ تَنَزَّلُ الرَّحْمَةُ» (علی، ۱۴۰۲: ۲۰۷).

بیشتر این حکایات کوتاه هستند و از یک صفحه تجاوز نمی‌کنند، اما حکایات بلند هم در آن یافت می‌شود. از این حکایات چنین برمی‌آید که بیشتر کشته‌شدگان از خوف الهی جان می‌بازند. ناگفته نماند که مؤلف توضیح چندانی در باب شخصیت آن‌ها نداده است.

## مستمعان قرآن

از خلال حکایات موجود در کتب صوفیه می‌توان دریافت که در ک و احساس صوفیه از قرآن متمایز با دیگران است؛ زیرا این در ک و احساس، مبتنی بر دریافت زیبایی‌شناختی بوده و این دریافت، همانند زلزله‌ای بر جان آنان تأثیر می‌نهاده است؛ تأثیری آن‌گونه که با شنیدن آیه‌ای چنان از خودبی‌خود می‌شدند که جان می‌باختند. البته تأثیر قرآن بر این افراد، تنها از سر شوق نبوده و شنونده، بیشتر از سر ترس، جان باخته و به دیار باقی می‌شتابته است.

این امر را می‌توان یکی از دلایل اعجاز قرآن دانست. عرب جاهلی با تعصبات قومی و قیله‌ای خود و با تمامی افتخار و مبهاتی که به زبان خود می‌ورزد چون کلام قرآن را می‌شنود معلقات سبع را که یادگار برترین شاعرانش است از دیوار کعبه پایین می‌کشد و قرآن را زمزمه می‌کند. قدرت کلام خداوند آن‌گونه است که عرب نه تنها در آن دوره که در دوره‌های بعد نیز چنان تحت تأثیر قرار می‌گیرد که گاه تنها با شنیدن یک آیه از آیات کریمة قرآن جان می‌بازد. علامه طباطبائی قرآن را کلامی می‌داند که در اوج کلام بشر قرار گرفته است و در زیبایی و دلربایی و بлагت و دلنشینى رقیب ندارد. وی بیان می‌دارد: «اگر قرآن با لهجه زیبا و نظم شیوای خود به شکار دل‌ها می‌پردازد، این خاصیت زیبایی طبیعی آن است» (طباطبائی، ۱۳۶۰: ۱۳).

بنابراین تأثیر قرآن بر شنونده از دیگر موارد اعجاز قرآن است. این اعجاز گاه مایه شگفتی می‌شود؛ زیرا قرآن نه تنها بر روح انسان‌های پاک و نیز جنیان تأثیر می‌گذارد - آن‌گونه که به استراق سمع می‌پردازند - بلکه چنان تأثیری بر دل‌های کفار دارد که آنان را نیز متحریر می‌کند به گونه‌ای که برای فرار از پذیرش این زیبایی، مدت‌ها به تفکر می‌نشینند و سرانجام قرآن را «کلام سحر» و پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> را «ساحر» می‌نامند. در این‌باره حکایاتی در کتب تاریخی و دینی

بیان شده است:

محمد بن عبدالله الحافظ از ابن عباس روایت می‌کند که ولید بن مغیره نزد پیامبر آمد، پیامبر بر او قرآن خواند چنان‌که دل ولید نرم‌تر شد و چون این خبر به ابوجهل رسید پیش ولید آمد و گفت: مردم تصمیم دارند برای تو مالی جمع کنند، ولید گفت: برای چه؟ گفت: برای اینکه به تو پرداخت کنند تا بتوانی با گفتار محمد<sup>(ص)</sup> معارضه کنی، ولید گفت: قریش می‌داند که من از ثروتمندان هستم، ابوجهل گفت: پس در مورد محمد<sup>(ص)</sup> مطلبی بگو که معلوم شود منکر گفتار او بی‌یا لااقل از گفتار او بدلت می‌آید... (بیهقی، ج: ۱۳۶۱؛ ۲۸۷).

در این روایت، ولید که از دشمنان اسلام است پس از استماع قرآن، دلش نرم می‌شود، اما پس از گفت و گو با ابوجهل به منظور اثبات وجود خود بر مشرکان، پس از اندیشهٔ بسیار از آن رو که در شعر دست داشت، نتوانست پیامبر را شاعر بخواند، و می‌دانست که این کلام، کلام مجنون هم نمی‌تواند باشد؛ بنابراین امر کرد تا رسول خدا<sup>(ص)</sup> را ساحر بخواند.

از آنجه گذشت چنین بر می‌آید که اعجاز قرآن، ابعاد گوناگونی دارد و یکی از مهم‌ترین آن‌ها همان استماع قرآن است که شنونده، حتی کافر را، دگرگون می‌کند تا بدان‌جا که از شنیدن دیگریاره قرآن می‌گریزد و عهد می‌کند که چنین نکند<sup>۳</sup> ابن‌هشام در کتاب خود آورده که پس از وقوع اتفاقی، مشرکان آیات خدای را به تمسخر می‌گرفتند و از شنیدن این آیات دوری می‌جستند و آنان را که به استماع قرآن می‌پرداختند مورد تمسخر و آزار و اذیت قرار می‌دادند؛ البته این مشرکان گاه خود تاب نمی‌آوردند و به طور پنهانی به استماع قرآن از دهان مبارک رسول اکرم<sup>(ص)</sup> می‌پرداختند (ابن‌هشام، بی‌تا، ج: ۱؛ ۳۳۷-۳۳۸).

وقتی تأثیر کلام خدا بر دل سنگ صفت کفار چنین است، عجیب نیست که این قرآن بر دل انسان‌های عادی، به‌ویژه صوفی تأثیری دیگر گونه داشته باشد و سبب مرگ آنان گردد. قرآن بیش از هر متن دیگری از سر رغبت و رهبت بر صوفیه تأثیر نهاد. در واقع قدرت انذار و تبشير قرآن است که صوفیه را این گونه متأثر می‌کند. حکایاتی که در آن صوفیان پس از سماع قرآن جان می‌بازند به دو دستهٔ حکایات انذاری و تبشاری قابل تقسیم‌اند. به تعبیر دیگر می‌توانیم بگوییم که در یک دسته از این حکایات‌ها، صوفیه یا شوننده قرآن چنان تحت تأثیر بعد جلالی

خداؤند قرار می‌گیرند که می‌توان از این نوع حکایات به حکایات جلالی یا انذاری تعبیر کرد. در دستهٔ دیگر از این حکایات، صوفیه تحت تأثیر بعد جمالی قرار می‌گرفتند و از سر شوق، جان می‌باختند؛ این دستهٔ حکایات را می‌توان حکایت‌های جمالی و تبیه‌ی نامید.

همچنان که پیامبر<sup>(ص)</sup> و صحابه هنگام شنیدن قرآن سخت متأثر و منفعل می‌شدند، صوفیه نیز تحت تأثیر قرار می‌گرفتند چندان که از شدت تأثیر جان می‌باختند. این‌همه تا حدودی با اعجاز قرآن مرتبط است. خوف و حزن صوفیه هنگام دریافت قرآن بیشتر به دوره‌ای مربوط می‌شد که تصوف زاهدانه بود؛ یعنی سده‌های دوم و سوم و از آن زمان که تصوف عاشقانه رشد و نمو یافت، سمع قرآن از برترین شیوه‌های معرفت خدا شد. بیشتر حکایت‌هایی که ثعلبی از آن‌ها یاد کرده مربوط به همان سده‌های دوم و سوم، یعنی تصوف زاهدانه است. این است که صوفی پس از استماع قرآن، از خوف الهی درمی‌گذرد.

برخی مانند ابن‌سیرین در صداقت گفتار و کردار برخی صوفیه در هنگام سمع قرآن تردید کرده‌اند لیک فرآیند تلاوت قرآن نزد صوفیه به مثابة درمان و داروی درد آنان به شمار می‌آمده است، چنان‌که سنایی در بیان داستانی در کتاب حدیقة الحقيقة متذکر می‌شود که تیر را فقط هنگام نماز است که می‌تواند از پای مبارک حضرت امیر المؤمنین<sup>(ع)</sup> بیرون می‌آورند، بی‌آنکه متوجه درد و الم آن گردد.<sup>۴</sup>

برخی نیز تلاوت قرآن را ابزاری برای دفاع خویش می‌یافته‌اند چنان‌که گفته‌اند تیرهای دشمنان بر شیخ عبدالله بن یحیی بن ابی‌هیثم صعبی یمانی اثر نمی‌کرد؛ زیرا او خود را با آیات الحفظ (بقره: ۲۵۵؛ یوسف: ۶۴؛ صفات: ۷؛ حجر: ۱۷؛ و ۹؛ انعام: ۶۱ و ۱۰۴؛ فصلت: ۱۲؛ رعد: ۱۱؛ هود: ۵۷؛ سوری: ۶؛ انبیاء: ۸۲؛ سبا: ۲۱) مصون گردانیده بود. افزون‌براین عده‌ای از مؤلفان حکایات چندی در کتاب‌های خود ذکر می‌کنند که بیانگر بعد درمانی سمع قرآن است. برخی صوفیه تلاوت قرآن را به مثابة سلاحی برندۀ علیه رقبای خود به کار می‌گرفتند:

از دقی حکایت کنند که گفت به مغرب دو پیر بودند یکی را جبله گفتندی و دیگر زربیق، این زربیق روزی به زیارت جبله شد و هر دو شاگردان بسیار داشتند، مردی از اصحاب زربیق چیزی برخواند یکی از اصحاب جبله بانگی بکرد و در

وقت بمرد، چون دیگر روز بود جبله گفت زریق را کجا است آن مرد که دی چیزی برخواند بگو تا آیتی برخواند، آن مرد برخواند، جبله بانگی بکرد، قاری بمرد، جبله گفت یکی به یکی و ستم آن کرد که پیش دستی کرد (قشیری، ۱۳۶۷: ۶۰۹؛ سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۲۱).

اگرچه گفته شده که گاهی از بعد درمان، تلاوت قرآن باعث اینمی جان می‌شود، لیک روایت شده است که عمر هنگام شنیدن قرآن چنان فریادی سر داد که به دنبال آن یک ماه مریض شد:

عمر - رضی الله عنه - از مردی شنید که می‌خواند: قوله تعالى، إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ الْوَاقِعُ مَا لَهُ مِنْ ذَافِعٍ (طور: ۸-۷). نعره‌ای بزرد و بیهوش درافتاد. او را برداشتند و به خانه بردند و یک ماه در آن بیماری بماند (هجویری، ۱۳۷۱: ۵۱۲؛ غزالی، ۱۳۶۶: ۲؛ مایل هروی، ۱۳۷۲: ۶۴۲).

قرآن افزونبر دو بعد خوف و خشیت و شوق و رغبت که به تنهایی بر شنونده تأثیر می‌گذاشته، تأثیری دوسویه نیز داشته است؛ یعنی شنونده‌ای پس از شنیدن آیات قرآن با توجه به معنای آن، تحت تأثیر هر دو بعد آن قرار می‌گرفته است. چنان که از این حکایت برمی‌آید:

جند - رحمة الله عليه - گوید نزدیک سری سقطی - رحمة الله عليه - شدم. گفت وقتی مردی را دیدم افتاده و از هوش بشده. گفتم او را چه بوده است؟ گفتند: آیتی از قرآن بخوانند از هوش بشد. گفتم بگو تا دیگر باره بخوانند، بخوانند. مرد باهوش آمد. مرا گفت: تو چه دانستی؟ گفتم: چشم یعقوب - علیه السلام - به سبب پیراهن یوسف - علیه السلام - تاریک شد، و هم به سبب پیراهن او روشن گشت. و وی رانیکو آمد از من و پیشندید (عبدی، ۱۳۶۲: ۱۵۱ - ۱۵۲).

آنچه بیان شد بیشتر بیانگر خوف و رجای صوفیه نسبت به خدا بوده اما با خرزی می‌گوید: محبت اخده‌ای است قلب را من الله تعالى، یعنی کسی را که خدای به محبت برگزیند از جمال خود سری برو کشف کند و از قاس کمال جلال خود برو ظاهر کند و دل او را به آن بگیرد و او را از خودی خود بستاند، گاهی به قهر و ابتلاء،

گاهی به لطف و نعما. چنانک جز به جمال الله بیش گشاده نگردد و غیر الله را طالب نیاید (باخرزی، ۱۳۸۳: ۲۳۹).

از این سطور می‌توان دریافت که صوفیه بیش از هرچیز مورد عنایت و محبت خدا واقع شده‌اند و اگر محبت و غیرت حق نسبت به آنان نباشد، خوف و رجای خدای نیز در دل آن‌ها جای نخواهد گرفت.

از حکایات باقی‌مانده در این زمینه چنین بر می‌آید که صوفیه، جان باختن پس از سمع قرآن را بسیار نیکو می‌پنداشته‌اند. بی‌تردید یکی از دلایل اصلی این اعتقاد، برتری کلام خدا نسبت به کلام بشر است. این اعتقاد و باور که در جان مسلمانان به‌ویژه صوفیه ریشه دوانده سبب شده بود که حتی مفسر بزرگی چون ثعلبی جان باختن براثر سمع قرآن را «شهادت» پندارد. ثعلبی برای تأیید کلام خود، در ابتدای کتابش به حکایتی استناد می‌جوید و می‌گوید:

شنیدم ابا محمد خلیل بن احمد بن محمد بن مسعود مذکور - خدای او را رحمت کناد - از یکی از آنان روایت کرده است که گفت: منصور بن عمار گفت وارد خرابه‌ای شدم، جوانی را چونان خاتفین نماز می‌خواند، پس با خود گفتم بی‌گمان این جوان را شانی است؛ شاید او از اولیاء الله - عزوجل - است. پس ایستادم تا نمازش را به پایان برد و سلام نماز گفت، او را سلام گفتم و پاسخم گفت، به او گفتم آیا می‌دانی که در جهنم، وادی‌ای است که درباره آن گفته می‌شود: أَعْذَّ اللَّهُ أَكْبُرُ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. اتَّخَذُوا أَنْيَانَهُمْ جُنَاحًا فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. لَئِنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أَوْتَثِكَ أَصْحَابَ النَّارِ هُمْ فِيهَا حَالِدُونَ (عارض: ۱۵-۱۷). گفت: نعره‌ای شگرف و شگفت کشید و بی‌هوش، بر خاک افتاد، آن‌گاه که به هوش آمد گفت: بیفرای. گفتم: فَإِنِّي لَمْ تَنْعَلُوا وَلَكُمْ تَنْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الْتَّحِي وَتَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أَعْدَّتُ لِلْكُفَّارِينَ (بقره: ۲۴). پس بر خاک افتاد و جان سپرد. پس چون تن پوشش را از سینه‌اش برداشتیم دیدم که بر سینه‌اش این چنین نوشته شده: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِسَيِّئَتِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمْ أَقْرَؤُوا كِتَابِيَهُ. إِنِّي طَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهُ. فَهُوَ فِي عِيشَةٍ

راضیه» (حaque: ۲۱ - ۲۳) شب هنگام که خفتم او را در خواب دیدم در حالی که بر تختی نشسته بود و بر سرش، اکلیلی بود. گفتم: خداوند با تو چگونه رفتار کرد؟ گفت ثواب اهل بار و بیش از آن را عطا می کرد. گفتم از چه روی؟ گفت: از آن - رو که آنان به شمشیر کافران کشته شدند و من به شمشیر ملک غفار کشته شدم (علی، ۱۲۷-۱۲۶: ۲۰۰۲).

### همچنین احمد بن ابیالحواری روایت آورد:

اندر بادیه جوانی دیدم اندر مرقعه خشن بر سر چاهی ایستاده، مرا گفت: يا احمد! بوقت آمدی که مرا می باید تا جان بدhem آیتی برخوان. حق تعالی بزیان من داد که *إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ إِنَّمَا أَسْتَأْمُوْمَا*. گفت: يا احمد بخدای کعبه کی همان کی برخوانی اندیشید ساعت فرشته ای بر من می خواند (هجویری، ۱۳۷۸: ۵۱۷).

قرآن نه تنها انس که جن را نیز تحت تأثیر قرار داده چندان که منجر به فوت آنها نیز شده است. حکایات بر جای مانده در باره جنیان نیز دال بر آن است که آنها تحت تأثیر بعد جلالی قرآن قرار گرفته و از خوف، مردهاند. هجویری و غزالی روایت می کنند که جنیان نیز از شمار مستمعان و کشته های قرآن بودند (دراین باره رک به: غزالی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۶۴۳؛ هجویری، ۱۳۷۱، ج ۱۳: ۵۱۳ - ۵۱۱). در تفاسیر آمده است که جنیان هنگام قرائت قرآن توسط رحمة للعالمين، تحت تأثیر این کلام آسمانی قرار می گرفتند (ابن هشام، ۱۳۴۷: ۲۷۲)، نیز از زبان یکی از مشایخ روایت می کنند که هنگام خواندن قرآن وی، چهار تن از جنیان بمردند<sup>۵</sup> (هجویری، ۱۳۷۱: ۵۱۳).

از آنچه گفته شد چنین برمی آید که این اعجاز قرآن است که چنین شنوندگان را تحت تأثیر قرار می دهد. واکنش شنوندگان قرآن، واکنش یگنها ای در ادبیات اسلامی و چه بسا همه ادبیات دینی است؛ از همین رو عالمان دین و زبان شناسان بر کمال قرآن تکیه کردند و کتاب هایی در باب اعجاز آن به رشتہ تحریر درآورده اند. بسیاری این واکنش شنوندگان قرآن را نشست گرفته از زیبایی قرآن دانسته اند. صوفیه نیز تحت تأثیر بعد جمالی خداوند بوده و در کتاب خلقت جلوه های این جمال را به تماشا می نشسته اند و عاشق آن می شدند؛ بنابراین بیش از دیگران تحت تأثیر زیبایی های قرآن و جمال آن هنگام تلاوت قرآن قرار می گرفتند. شاید بتوان سمع

قرآن را نقطهٔ عزیمت صوفیه در آیین سمع به شمار آورد چنان‌که از مشاد دینوری حکایت کرده‌اند:

رسول خدا<sup>(ص)</sup> را به خواب دید و از آن بزرگوار سؤال کرد از جمع شدن قوم، سمع را. فرمود: ابتدا به قرآن کنید (حیدرخانی، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

صوت و سمع نقشی اساسی در فرآیند دریافت صوفیه بازی می‌کنند. برخی صوفیان با شنیدن قرآن براساس مدارج و مراتبشان دچار فعل و انفعالاتی می‌شوند. با خرزی می‌گوید: اختلافی که در معانی و احکام پدید می‌آید به سبب اختلاف احوال اصحاب و جهات و کیفیات آن معانی است، و تفاوتی که در اشیاء به ظهور می‌آید از جهت تفاوت معانی و مراتب داندگان آن اشیاست، تا شعور تو به چیزی از چه جهت حاصل آمده است، به همان جهات آن چیز را نمی‌یابیست می‌کنی، یا به حسب محل آن حکم جواز و عدم را اطلاق می‌کنی (باخرزی، ۱۳۸۳: ۱۹۴).

از بیشتر حکایت‌های کتاب ثعلبی چنین برمی‌آید که مرگ آنان به دلیل حالت وجود آنان نیست، بلکه نتیجهٔ خوف و هراسی است که یکی از ویژگی‌های مهم زاهدان صدر اسلام است. معروف است که جریان زهد، تأثیر بسیار فراگیری بر جریان تصوف کلاسیک نهاد، از این رو پدیده‌ای از پدیده‌های تاریخی - فرهنگی شد. غزالی می‌گوید بنده باید از خدا بترسد؛ زیرا خداوند دارای صفات متعددی است. قشیری دربارهٔ خشم خدا بر ابلیس روایت می‌کند:

گویند چون ابلیس لعنة الله این چنین حال پیش آمد جبرئیل و میکائیل به روزگار دراز می‌گریستند، خدای عزوجل وحی کرد با ایشان که چه چیز بگریستن آورده است شما راه گفتند: بارخدا ایا از مکر تو ایمن نهایم، خداوند تعالی گفت چنین باشید از مکر من ایمن باشید (قشیری، ۱۳۶۷: ۱۹۶).

Zahedan و صوفیان نخستین، نگاه سلبی به جهان داشتند و از سر یأس و نالمیدی از غیر، فقط به خدا می‌نگریستند. انصراف آنان از لذات و مادیات این دنیا برای دریافت خوبی‌ها و خیرات آن جهان بود (ریتر، ۲۹۱: ۱۳۷۴). از این رو بر آن بودند که باید از دنیا و تمامی علائق آن گستاخیست و به خدا پیوست. نکتهٔ محوری در کتاب کشته‌های قرآن ثعلبی این است که این کشته‌ها به آن

دسته از صوفیان خائف منتب‌اند و این امر از خلال قصه ساده آن اعرابی پا به نهای که بر شتر خود سوار بود و شمشیرش را بر خود آویخته کاملاً آشکار است: اعرابی پس از شنیدن آیه‌ای از سوره ذاریات و سوگند یاد کردن خدا شگفت‌زده می‌شود که: چگونه است که سخن خدای را تصدیق نکرده‌اند آن‌گونه که خدای سوگند خورده است<sup>۹</sup> (علی، ۲۰۰۲: ۱۳۶-۱۳۷). از دیگر حکایت‌هایی که بیانگر خوف صوفی از خداوند است حکایت زراره است که با شنیدن آیتی از زبان صالح مری از ترس جان می‌دهد<sup>۷</sup> (علی، ۲۰۰۲: ۱۳۵). با خرزی درباره این امر چنین آورده است: «در حدیث آمده است که صدیقان چون ذکر خدای شنوند دل‌های ایشان به سوی آخرت در طرب آید» (باخرزی، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

شخصیت‌هایی که ثعلبی در کتابش متعرض آنان است به معنی دقیق کلمه، صوفی نیستند؛ زیرا پیوسته در خوف و حزن به سر می‌برند. کتاب ثعلبی به مثابه سند مهمی برای بررسی جریان زهد در عصر صدر اسلام به شمار می‌رود. اگرچه در این کتاب بر این عنصر چندان تأکیدی نشده است؛ لیک از خلال این حکایت‌ها می‌توان دریافت که خوف و حزن در صدر اسلام حاکم بوده است. چنانکه ثعلبی در باب شیخ مسور نقل می‌کند که او از شدت خوف، تاب شنیدن قرآن نداشت و به دنبال کلمه یا آیتی که نزد او خوانده می‌شد، فریاد سر می‌داد و چندین روز بی‌هوش می‌گشت تا آنجاکه سرانجام با استماع آیتی در باب پرهیز کاران، فریاد برآورد و در گذشت<sup>۸</sup> (علی، ۲۰۰۲: ۱۴۲-۱۴۳).

ثعلبی از گزارش هر نوع تجربه درونی که شنوندۀ خائف دچار آن می‌شود اجتناب می‌کند. اگر بخواهیم علت اصلی این تجربه را دریابیم باید در کتاب‌ها و آثار نظریه پردازان تصوف به پژوهش پردازیم؛ آنجایی که آنان به بحث درباره فرآیندهای روانی می‌پردازند که شنوندۀ قرآن دچار آن می‌شود. آنان فصل‌های کاملی از علل و نتایج و پیامدهای این خوف صوفی مانند یکی از حالات و مراتب تصوف سخن به میان می‌آورند. این حالت خوف مورد نظر ثعلبی، جزء لاینجزی تصوف به شمار می‌رود؛ خواه از بعد نظری یا عملی. تنها مسلمانان یا صوفیان نبوده‌اند که آن حالت خاصی را که بر مؤمنان خاشع فرود می‌آمده، در می‌یافتدند. در این هیبت، رازی نهفته است که برای هر کسی قابل دریافت و فهم نیست، به تعبیر اتو:

احساس چنین راز هیبتناکی ممکن است گاهی اوقات همچوون موجی آرام در عمیق‌ترین حالت آرامش‌انگیز عبادت به ذهن ما هجوم بیاورد و ممکن است با وضعیتی ثابت‌تر و ماندگارتر در روح ادامه یابد و روان ما را به لرزه و ارتعاش درآورد و در سراسر ضمیر ما طنین اندازد... چنین حالتی ممکن است موجب نوعی خاموشی، هراس و سکوت و خشوع مخلوق در حضور آن کسی یا آن چیزی شود که دقیقاً نمی‌داند چیست. در حضور چیزی که رازی بیان ناپذیر و برتر از همه مخلوقات است (تو، ۱۳۸۰: ۶۰).

نجم‌الدین کبری از نظریه پردازان تصوف بین این حالت هیبت میرانده‌ای که هنگام سمع پدید می‌آید و حالت حضرت موسی هنگام اخذ وحی در کوه طور، پیوند برقرار می‌کند (برای آگاهی بیشتر رک به: کرمانی، ۲۰۰۸: ۴۵۸ - ۵۶۱). از والاترین حالت‌هایی که شنوندۀ قرآن تجربه می‌کند همان حالت‌هایی است که انسیا از کلام خداوند تجربه می‌کردند؛ ازین‌رو آنان دچار همان خوف و فزع و هیبت می‌شوند، لیک با اختلاف درجه. سه‌وردي تأکید می‌کند که واقعه وحی با شنیدن قرآن دیگر بار تکرار می‌شود آنجا که می‌نویسد:

صوفیان و اهل قرب چون بدانستند که کلام حق تعالی، پیغام‌های اوست، به بندگان او به حسن استماع آن خطاب مستطاب، قبول کردند و در معانی آن، تدبیر و تفکر به جای آوردند. هر آیتی از آیات قرآن، بحری یافتند از بحار علوم، که متضمن جواهر زواهر معانی بود، هم از روی ظاهر و هم از روی باطن. و محضر ایشان شد بر اعمال صالحه و افعال پسندیده. و همچنین به نور حسن سمع، باز دیدند که احادیث و اخبار نبوی - عليه الصلوٰة و السلام - وحی است مطلق، و علمی است للدنی، تلقی کرده از حضرت عزت، و بی‌غرضی و شائبه‌ای به خلق می‌رساند (سه‌وردي، ۱۳۷۴: ۹).

بنابراین می‌توان دریافت، استماع قرآن نه تنها نیازمند شنوندۀ‌ای بصیر و دل‌روشن است که نیازمند قاری خوش صوت نیز هست و تأثیر سمع بر افراد نیازمند حسن استماع است.

## نتیجه

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید کل صفات خداوند به دو دسته صفات جمالی و جلالی تقسیم می‌شوند. دسته نخست سبب شادی و سرور و امنیت می‌شوند و دسته دوم سبب خوف و هیبت. کشته‌هایی که ثعلبی از آنان سخن به میان می‌آورد بیشتر کسانی هستند که مقهور جلال الهی شده‌اند؛ زیرا اینان به آن مقام و منزلتی که صوفیه متأخر و معتقد به صفات جمالی خداوند رسیده‌اند، نرسیده‌اند. مرگ اینان نتیجه حالت خوف هنگام سماع قرآن است و این حالت خوف که از سر ترس از وعید و گناه باشد در تقسیم‌بندی عرفان از فروتنین مراتب خوف است. از همین‌رو بسیاری از صوفیه و زاهدان مخاطبان خود را به طور مستقیم از چنین سماعی که شونده، هوش خود را از دست بدهد، بر حذر داشته‌اند. برطبق شواهد، این حالات -بی‌هوشی و غش - همیشه هم مورد تأیید آنان نبوده است. آن‌گونه که چون این‌سیرین را می‌گویند که جمعی هستند که چون قرآن می‌شوند بی‌هوش می‌شوند، می‌گویید: آنان را بر بامی بلند برآرید و بر کناره بام بشانید، آن‌گاه قرآن را از بدایت تا نهایت بر آنان بخوانید. اگر خود را از بام بر زمین افکنند در گفتار خود صادق‌اند.

از حکایت‌های قتلی‌القرآن و نیز حکایت‌های بی‌شماری که در کتاب‌های صوفیه نقل شده است و از تأثیر قرآن حکایت می‌کند چنین برمی‌آید که این تأثیر و غلیان روحی تنها بر یاران و معاصران پیامبر<sup>(ص)</sup> منحصر نمی‌شود که با شنیدن قرآن عنان از کف می‌دادند، بلکه بسیار کسان به‌محض شنیدن آیه‌ای به اسلام می‌گرویدند، برخی نقش بر زمین می‌شدند و فریادها سرمی‌دادند و برخی جان می‌باختند. قرآن هم معارضان را به دهشت و امیداشت و سبب نابودی آنان می‌شد و هم پیروانش را به شیدایی و امید داشت و دل‌هایشان را به جنبش درمی‌آورد.

در پایان گفتنی است صوفیان و مردم، تحت تأثیر بعد جلالی و جمالی قرآن قرار گرفته‌اند و حالات مختلفی از خود بروز داده‌اند. بعضی بیهوش گشته و بعضی جان باخته‌اند و این امر برگرفته از امور مختلفی چون مستمع، قاری و کلام برتر یعنی قرآن است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. نقل است: «ابراهیم خواص - رضی الله عنه - گوید که: من وقتی به حیی از احیای عرب فراز رسیدم و به دار ضیف امیری از امرای حی نزول کردم. سیاهی دیدم مغلول و مسلسل، بر در خیمه افکنده اندر آفتاب، شفقتی بر دلم پدید آمد. قصد کردم تا او را به شفاعت بخواهم از امیر. چون طعام پیش آوردند مر اکرام ضیف را امیر بیامد تا با من موافقت کند. چون وی قصد طعام کرد من ابا کردم و بر عرب هیچ چیز سخت‌تر از آن نیاید که کسی طعام ایشان نخورد. مرا گفت: «ای جوانمرد، چه چیز ترا از طعام من بازمی‌دارد؟» گفتم: «امیدی که بر کرم تو دارم.» گفت: «همه املاک من ترا، تو طعام بخور.» گفتم: «مرا به ملک تو حاجتی نیست، این غلام را در کار من کن.» گفت: «نخست از جرمش پرس، آن گاه بند از وی برگیر؛ که ترا بر همه چیزها حکم است تا در ضیافت مایی.» گفتم: «بگو تا جرمش چیست.» گفت: «بدان که این غلامی است که حادی است و صوتی خوش دارد. من این را به ضیاع خود فرستادم با اشتری صد، تا برای آن غله آرد. وی برفت و دو بار شتر بر هر اشتری نهاد و اندر راه حدی می‌کرد، و اشتران می‌شناختند تا به مدتها قریب اینجا آمدند، با دوچندان بار که من فرموده بودم، چون بار از اشتران فروگرفتند، اشتران همه یگان دوگان هلاک شدند.» ابراهیم گفت: «مرا سخت عجب آمد، گفتم: «ایها‌الامیر، شرف تو، تو را جز به راست گفتن ندارد، اما مرا بر این قول برهانی باید.» تا ما در این سخن بودیم اشتری چند از بادیه به چاهسار آوردند تا آب دهند. امیر پرسید که: «چند روز است که این اشتران آب نخورده‌اند؟» گفتند: «سه روز.» این غلام را فرمود تا به حدی صوت برگشاد. اشتران اندر صوت وی و شنیدن آن مشغول شدند و هیچ دهان به آب نکردند. تا ناگاه یک یک در مریدند و اندر بادیه بپراکندند. آن غلام را بگشاد و به من بخشد (هجویری، ۱۳۷۱: ۵۲۱-۵۲۰؛ نیز ر.ک: غزالی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۵۹۵-۵۹۶).
۲. در چند سال اخیر فقط مقدمه تفسیر ثعلبی به تصحیح ایزایا گولدللد منتشر شده است (۱۹۸۴ میلادی)، سپس یک محقق شیعی در بیروت متن کامل این تفسیر را در سال ۱۴۲۲ هجری قمری منتشر کرد.
۳. از دیگر حکایات شایان ذکر در این زمینه می‌توان به این حکایت اشاره کرد: «شبی ابوسفیان و ابوجهل و اخنس بن شریق بی اطلاع یکدگر از خانه‌هایشان بیرون آمدند و هریک در اطراف خانه رسول خدا<sup>(ص)</sup> در گوش‌های پنهان شدند تا به قرآن آن حضرت، در نماز شب‌اش، گوش فرا دهند در حالی که هیچ‌یک از جای دیگری خبر نداشت. چون صبح شد و فجر طلوع کرد، متفرق شدند و

اتفاقی در راه به هم برخوردن و چون از مکان و منظور یکدگر مطلع شدند هم‌دیگر را ملامت کرده گفتند: از این پس به چنین کاری دست نزنید؛ زیرا اگر سفها و جهال از کار شما اطلاع پیدا کنند، ممکن است خیالی درباره شما بکنند و...» (ابن‌هشام، بی‌تا: ۳۳۷-۳۳۸). آن‌گاه بیان می‌دارد که این واقعه سه شب متوالی بدین طریق ادامه می‌یابد و سرانجام این مشرکان برای حفظ مقام و منصب خود از استماع قرآن سربازمی‌زنند و با اطمینان به وحی بودن قرآن، خدا و رسولش را تصدیق نمی‌کنند (ابن‌هشام، بی‌تا: ۳۳۷-۳۳۸).

#### ۴. سنایی در این باره سروده است:

|  |  |
|--|--|
| یافت زخمی قوى در آن پیکار<br>اقتضا کرد آن زمان رایش<br>که همان بود مر ورا درمان<br>گفت باید به تیغ باز برید<br>بسته زخم را کلید آید<br>گفت بگذار تا به وقت نماز<br>بربرید آن لطیف اندامش<br>و او شده بیخبر ز ناله و درد<br>آن مر او را خدای خوانده ولی<br>وز چه جای نماز پرخونست؟<br>آن بر بود مصطفی شده زین<br>بر ایزد فراز رفتی تو<br>باز ناداده از نماز سلام<br>که مرا زین الم نبود خبر<br>به عبادت بر کسان موصوف | در احد میر حیدر کرار<br>ماند پیکان تیر در پایش<br>که برون آرد از قدم پیکان<br>زود مرد جرایحی چو بدید<br>تا که پیکان مگر پدید آید<br>هیچ طاقت نداشت با دم گاز<br>چون شد اندر نماز حجامش<br>جمله پیکان ازو برون آورد<br>چون برون آمد از نماز علی<br>گفت کمتر شد آن الم چونست<br>گفت با او جمال عصر حسین<br>گفت چون در نماز رفتی تو<br>کرد پیکان برون ز تو حجام<br>گفت حیدر بخالق الاکبر<br>ای شده در نماز بس معروف |
| (سنایی، ۱۳۲۹: ۱۴۰)   | (سنایی، ۱۳۲۹: ۱۴۰)   |

۵. یکی گوید از مشایخ که وقتی کلام خدای تعالی می‌خواندم «وَأَنْقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» هائتفی آواز داد که نرم‌تر خوان که چهار تن از پریان از هیبت این آیت بمردها ند (هجویری، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱)

۵۱۳). خلید عصری گفت: شبی این آیه را می‌خواندم «كُلُّ نَفْسٍ ذَآيِقَةُ الْمَوْتِ» [آل عمران: ۱۸۵]؛ انبیاء: ۳۵] تا آخرش و آن را تکرار می‌کرد. ناگاه هاتفی آواز داد: چقدر این آیه را تکرار می‌کنی؟ چهار تن از جنیانی که از زمان خلافشان سرهایشان را بهسوی خداوند متعال بالا نبردهاند، مردند (تلبی، ۲۰۰۲: ۱۳۱).

۶. ابوالقاسم حسن بن محمد بن حسن بن جعفر مذکور حدیث کرد ما را از حاکم ابومحمد یحیی بن منصور و ابوالحسن کارزی و ابوالطیب خیاط و صورت سخن از آن حاکم است. گفتند حدیث کرد ما را ابورجا محمد بن احمد قاضی حدیث کرد ما را ابوالفضل عباس بن فرج ریاشی بصری گفت شنیدم اصمی می‌گوید روزی به مسجد جامع بصره درآمدم درحالی که من در دالان بودم. اعرابی نزار پابرهنی وارد شد درحالی که شمشیرش در گردنش آویخته بود و کمانی در دستان بود، درودی فرستاد و مرا گفت: «از کدام طایفه‌ای؟» گفتم: «از بنی اصمع هستم». گفت: «تو اصمی هستی؟» گفتم: «آری». گفت: «برایم اندکی قرآن بخوان». گفتمش: «بنشین»؛ نشست و شروع کردم به سوره «والذاریاتِ دروَا» [ذاریات: ۱] آنگاه که پایان کلام خدای سبحان رسید «وَقَى السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» [ذاریات: ۲۲] گفت: «ای اصمی! این کلام خدای رحمان است؟» گفتم: «آری، و آنکه محمد را به حق برانگیخت و کلامش را بر نیاش محمد فرستاد». پس مرا گفت: «همین تو را بس است». آنگاه برخاست و به طرف شترش رفت و نحرش کرد، پوستش را کند و گفت: «در قسمت کردن آن یاری ام بخش». آنگاه آن را به کسانی که در رفت و آمد بودند قسمت کردیم. آنگاه آهنگ شمشیر و کمانش کرد و شکستشان و آن دو را در زیر شن ریزه قرار داد و بهسوی بادیه روانه شد درحالی که می‌گفت «وَقَى السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» [ذاریات: ۲۲] پس به سرزنش و عتاب خود پرداختم و گفتم چرا تو به آنچه که اعرابی بدان متبه شد متبه نمی‌شوی؟ پس چون با رسید حج گذاردم داخل مکه شدم و آنگاه که کعبه را طواف می‌کردم ناگاه هاتفی با صدایی لطیف آوازم داد، بدان التفاتی کردم. پس ناگهان خود را همان اعرابی تکيدة زردوی یافتم. پس مرا سلام گفت و دستانم را گرفت و مرا در پس مقام نشاند و به من گفت: «کلام خدای رحمان را برایم تلاوت کن». پس ذاریات را آغازید «والذاریاتِ دروَا» [ذاریات: ۱] چون به آیه «وَقَى السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» [ذاریات: ۲۲] رسیدم اعرابی فریادی کشید و گفت: «فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَتَّاً» [اعراف: ۴۴] آنگاه گفت: «آیا غیرازاین چیزی هست؟»

گفتم: «آری، خدای عزوجل می‌فرماید: «فَوَرَبِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌ مِّثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطَلِقُونَ» [ذاریات: ۲۳] اعرابی فریادی شکرگ و شگفت کشید و گفت: «شگفتنا از کسی که خدای جلیل را به خشم آورد تا آنکه سوگند بخورد! آیا او را تصدیق ننموده‌اند تا او را به سوگند واداشتند؟» سه بار این آیه را تکرار کرد و جان از بدنش جدا شد و درگذشت - خدای او را بیامرزد (علی، ۲۰۰۲: ۱۳۶-۱۳۷).

۷. او پسر کعب بن ریعه و مکنی به ابوحاجب و از ساکنان بصره بود که در همان جا درگذشت. گفت خبر داد ما را ابوجعفر خلقانی به جهت قرائت من نزد وی که حدیث کرد ما را ابوالعباس احمد بن هارون فقی حدیث کرد ما را عمران بن موسی حدیث کرد ما را محمد بن خالد حدیث کرد ما را ابوجناب قصاب که گفت زراة بن او فی در مسجد بنی قشیر بر ما وارد شد و نماز به جای آورد و قرآن خواند. آن گاه که به «فَإِذَا تُقْرَأَ فِي النَّاقُورِ» [مدثر: ۸] رسید بی جان بر زمین افتاد و من از کسانی بودم که او را بر دوش گرفتم. صالح مری گفت: زراة بن او فی را بعد از وفاتش در خواب دیدم، گفتمش: خدایت بیامرزاد! آن گاه گفتم: تو را چه گفته شد؟ از من روی برتابت. گفتم: خدای با تو چه کرد؟ روی کرد به من و گفت: خدای با فضل وجود و کرمش با من رفتار نمود. گفتم: برترین و رستارین اعمال نزد شما چیست؟ گفت: خرسندی و درویشی (علی، ۲۰۰۲: ۱۳۵).

۸. شنودم که ابومحمد عبدالرحمن بن محمد مذکر نیشابوری می‌گوید: قناده گفت در همسایگی عتبه، پیرمردی بود که او را مسور می‌گفتند و او را از شدت خوف، تاب شنیدن قرآن نبود و چون حرفی یا آیه‌ای را نزدش می‌خواندند فریادی سر می‌داد. و چند روز بیهوش بودی تا آنکه مردی از قبیله خشم بر او وارد شد و این آیات را تلاوت کرد «بِوَمْ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقُدْلًا وَسَوْقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا» [امریم: ۸۵-۸۶] پس گفت: «من از گناهکارانم نه از پرهیزکاران. ای قاری! آنچه را که خواندی دوباره برخوان». پس دوباره خواندمش، فریادی برآورد و به آخرت پیوست (علی، ۲۰۰۲: ۱۴۲-۱۴۳).

## منابع

- قرآن کریم
- ابن خلکان، ابی العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر. (بی تا)، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالثقافه.
- ابن هشام، عبد الملک. (۱۳۷۴)، زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلام، ترجمه سیرة النبویه، ترجمه هاشم رسولی، ۴ جلد، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- ———. (بی تا)، السیرة النبویه، ۴ جلد، بیروت: المکتبة العلمیة.
- اتو، روپل. (۱۳۸۰)، مفهوم امر قدسی، ترجمه همایون همتی، تهران: نقش جهان.
- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی. (۱۳۸۳)، اوراد الاحباب و فصوص الآداب؛ به کوشش ایرج افسار، تهران: دانشگاه تهران.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین. (۱۳۶۱)، دلائل النبوة؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ثعلبی، احمد بن محمد. (۱۳۸۱)، الکشف و البیان المعروف فی تفسیر الثعلبی: ما روی عنهم وما روی فیهم، قم: عادل کعبی.
- ———. (۲۰۰۲)، کتاب مبارک فیه قتلی القرآن العظیم الذین سمعوا القرآن و ماتوا بسماعه رحمة الله عليهم، آلمان: بی تا.
- حیدرخانی، حسین. (۱۳۸۷)، سماع عارفان، تهران: سایی.
- ریتر، هلموت. (۱۳۷۴)، دریای جان، ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایبردی، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲)، اللام فی التصوف؛ تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- سنایی، ابوالمجد مجدد بن آدم. (۱۳۲۹)، حدیثة الحقيقة و شریعة الطریقة؛ تصحیح مدرس رضوی، تهران: سپهر.
- سهروردی، ضیاءالدین ابوالنجیبی. (۱۳۶۳)، آداب المریدین؛ ترجمان عمر بن محمد بن احمد شیرکان، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولی.

- طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۶۰)، مباحثی در روحی و قرآن، تهران: بنیاد علوم اسلامی.
- عبادی مروزی، قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر. (۱۳۶۲)، مناقب الصوفیه، تهران: مولی.
- عباسی، مهرداد. (زمستان ۱۳۸۴)، «تعلیبی و تفسیر او الکشف و البیان عن تفسیر القرآن»، فصلنامه برهان و عرفان، شماره ششم، صفحات ۶۶ - ۷۵.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۶۶)، احیاء علوم الدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۶۷)، ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کرمانی، نوید. (۲۰۰۸) *بلاغة النور، جمالیات النص القرآنی*، ترجمة محمداحمد منصور، بغداد: دار الجمل.
- مایل هروی، نجیب. (۱۳۷۲)، اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن (سماع‌نامه‌های فارسی)، تهران: نی.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان الجلاسی. (۱۳۷۱ و ۱۳۷۸)، *کشف المحجوب*، تصحیح زوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.
- یاقوت حموی، شهاب الدین ابن عبدالله. (بی‌تا)، *معجم الأدباء*، بیروت: دار المستشرق.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.